

بحثی در زمینه سیاست فرهنگی

# زبان فارسی

و

# توسعه ملی

چنگیز بهلوان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در گيرودار يکي دو سال پس از انقلاب اسلامي، که برخی برای بعضی از مناطق ايران زبانها و گویشهای محلی را پیشنهاد می‌کردند، شور و هیاهو بیش از آن بود که تمامی افراد نسل جوان - به طبیعت جوانی خویش - بتوانند ضرورت زبان فارسی را به عنوان يك زبان ملی برای سرزمین پهناور ايران درك و هضم کنند. بنا بر این بعيد نبود که نتوانند به هدف غائی و مافی‌الضمیر آنانی که از جدائی زبانی سخن می‌گفتند پی ببرند.

اینک که از آن سالها دور افتاده‌ایم، این بحث را می‌توان در فضائی آرام‌تر و در نتیجه اصولی‌تر و عمیق‌تر دنبال کرد. در مقاله‌ای که می‌خوانید زبان فارسی از دیدگاه توسعه ملی مورد بحث قرار گرفته و ضرورت‌های اقتصادی و آموزشی... وجود يك زبان ملی پرشمرد شده است.

یادآوری این نکته ضرورت دارد که در این نوشتار واژه «ملی» به مفهوم National آن مورد نظر است نه به مفهوم ناسیونالیسم که در فارسی «ملی‌گرایی» می‌گوئیم. برای آنکه مفهوم روشن‌تری به دست داده باشیم مفهوم ترکیباتی چون بانک ملی، را که در زبان فارسی کاربرد بسیار داشته و دارد، یادآور می‌شویم.

ممکن می‌سازند بلکه راه را بر پیشرفت ملی می‌بندند و برخلاف ادعایشان فابریک‌ریسای اجتماعی را، به دلایلی که آورده خواهند شد، فزونی می‌بخشند. از سوی دیگر فقدان يك چارچوب مشترك فکری در زمینه سیاست ملی موجب شد که عده‌ای در گذشته به تصور این که پاسداری از زبان فارسی همچون زبان ملی، به معنای همراهی با نظام سیاسی وقت است از گفت و گو درباره این مهم چشم‌پوشند یا آن را بی‌اهمیت بدانند. در سالهای اخیر نیز عده‌ای به خیال این که هواخواهی از زبانهای محلی مفهومی دموکراتیک دارد به راهی گام نهادند که مطلوب همان جریانهای سیاسی بود.

تاکنون بیشترین استدلال متوجه جنبه سیاسی قلمبه بوده و دفاع از زبان محلی به عنوان بخشی از تقاضای گسترده‌تری که در

میان مردم ما حضوری زنده و فعال دارد و در محفلهای دانشگاهی و ادب به صورت موضوع و رشته‌ای باستانی درنیامده است. با این حال، به ویژه پس از سپریود بیست، کسان و گروههایی در ايران زبان فارسی را به‌عنوان زبان همه ایرانیان طرد کردند و سخن از ستم فارسی‌زبانان رانندند و خواستار استقرار زبانهای قومی و منطقه‌ای در کشور ما شدند.

نمی‌توان این واقعبیت را از نظر دور داشت که هنوز هم جریانهایی در داخل ایران در برابر زبان فارسی همچون زبان ملی ایرانیان قد علم می‌کنند و به اعتبار ارزشهای سیاسی خود، نمی‌خواهند زبان فارسی را چون میراث مشترك همه ایرانیان بپذیرند. این جریانها با تاکید بر زبانهای محلی نه تنها به جدایی‌های فرهنگی در درون کشور دامن می‌زنند و تفاهم فرهنگی در سطح گسترده ملی را ناب

چرا ما باید هنوز از زبان فارسی به‌عنوان زبان ملی همه ایرانیان به دفاع برخیزیم؟ آیا فقط يك احساس عاطفی فارسی‌زبانان را به این کار وامی‌دارد یا ضرورت‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نیز در این مرحله از تاریخ ایران بر لزوم چنین دفاعی تاکید دارند؟ بی‌شک زبان فارسی که پیشینه‌ای کهن دارد و در طول قرن‌ها نه تنها در سرزمین کنونی ایران بلکه در کشورهای پیرامون آن، زبان ادب و علم بوده است، باید زبان طبیعی و ملی ایرانیان به‌شمار آید. این زبان که با گذشته ادبی خود پیوندی تنگاتنگ و زنده دارد، در عرصه جهانی در میان زبانها از موقعیتی ممتاز برخوردار است. فارسی‌زبانان امروزی نه تنها از لحاظ عاطفی بلکه از لحاظ زبانی به راحتی می‌توانند متنهایی چون شاهنامه را درك کنند و شعرهای کهن فارسی را بخوانند و بفهمند. ادبیات کهن فارسی در

جهت استقرار حکومت‌های خودمختار به عمل می‌آمده، مطرح می‌شده است، اما گاهی هم کسانی این استدلال را در پوشش فرهنگی عرضه کرده‌اند و اظهار داشته‌اند که «تحمیل» زبان فارسی مانعی در راه ریشه‌گنی بی‌سواد در ایران به وجود می‌آورد و از این رو رشد جامعه را کند می‌سازد، در این مختصر سعی می‌شود که این هر دو جنبه مورد رسیدگی قرار گیرد.

اساس فکری کسانی که می‌خواهند در قسمتهای مختلف ایران زبانهای گوناگون وجود داشته باشد و هر یک از این زبانها برای آن قسمت به صورت يك زبان منطقه‌ای درآید، این است که ایران دارای ملت‌های فراوان است. پس در هر بخش باید زبان همان ملت حاکم گردد. هواخواهان این فکر خواستار تشکیل حکومت‌های خودمختار در بخش‌های معینی از ایران هستند و برای هر يك از این حکومتها نیز آرزوی يك زبان ملی دارند تا اسباب کار چنین حکومت‌هایی از هر جهت کامل باشد. روشن است که این حکومت‌های خودمختار در نظر اینان معنایی جز عدم تمرکز در نظام حکومتی را دارد. اینان می‌خواهند در بخش‌هایی از ایران دولتهایی برپا گردد که از نظر ساخت سیاسی با اداره امور در سایر استانها تفاوت داشته باشد. اگر جز این می‌بود برای سایر بخش‌های ایران نیز همین شکل را می‌طلبیدند. از این رو بحث بر سر نوعی فدرالیسم یا شکلی از عدم تمرکز در نظام حکومت ملی نیست. بحث بر سر حکومت‌هایی خاص در بخش‌هایی از ایران است. علت وجودی چنین حکومت‌هایی در نظر هواخواهان این فکر، وجود ملت‌های مختلف در ایران است. اصطلاح «ایران کشوری است کثیرالملله» از همین فکر برون تراویده است. روشن است که این اندیشه فاقد اعتبار تاریخی است. زیرا گواه تاریخی بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد ساکنان کنونی ایران خویشاوندی نزدیک با هم دارند و طی قرن‌ها در کنار هم زیسته‌اند و بستر اصلی‌شان همین سرزمین بوده است. در حقیقت از قرن نوزدهم به این سو بخش‌هایی از ساکنان ایران در اثر تهاجم خارجی از حوزه اصلی فرهنگی و تاریخی خود جدا شدند که به صورت دولتهای مستقل یا وابسته در آمدند یا به کل در داخل واحدهای سیاسی بزرگتری حل گشتند. در حالی که هواخواهان همین طرز تفکر به پیروی از قدرتهای نیرومند جهان کنونی چنین تغییرها و دگرگونی‌های سیاسی را می‌پذیرند و سخنی از منشاء قومی بر زبان نمی‌رانند چگونه به راحتی درباره پاره پاره کردن ملتی که سابقه‌ای کهن دارد، سخن می‌گویند؟ اگر قرار باشد زرفای این بحث را بکاریم در آن صورت ایرانیان می‌توانند خواستار پیوستن بخش‌های جدا شده باشند نه اینکه دیگران

از تجزیه ملت و کشور ایران دم بزنند. در واقع ایرانیان فقط خواستار نگاهداری سرزدهای کنونی خود هستند و همسایگان خود را به دیده احترام می‌نگرند ولی در همسایگی ما کم نیستند نیروهایی که چشم به تجزیه ایران دوخته‌اند و می‌کوشند با ایجاد «خود آگاهیهایی خلقی» به صورت کاذب، کشور ما را از درون سست گردانند. در آغاز وقتی صحبت از «خلقهای ایران» می‌شد فقط آذربایجانیان و کردان ایران را نامزد حکومت‌های خودمختار می‌کردند ولی به تدریج این حوزه وسیع تر گشت و تقریباً تمامی سرزمین ایران را دربر گرفت. حتی شمار اندکی از ساکنان ایران که منشاء عربی دارند بهانه‌ای شد برای برپایی «حکومت خودمختار» در خوزستان و دست‌آویزی برای عراق و برخی از کشورهای عربی که خوزستان را «عربستان» بخوانند. در حالی که وجود چنین گروه‌هایی در کشورهای چون انگلستان و فرانسه تقاضای ایجاد حکومت‌های خودمختار یا چیزهایی از این دست به بار نیاورده است. معلوم نیست چرا ما باید با این قبیل شعارهای سیاسی بر خوردی سهل‌انگارانه داشته باشیم؟ آیا هندیان و پاکستانیان مقیم انگلستان یا الجزایریان ساکن فرانسه صحبتی از ایجاد حکومت خودمختار برای خود می‌کنند؟ اینان حداکثر بر برخورداری از حقوق مشابه با ساکنان اصلی کشوری که در آن قرار گرفته‌اند، تاکید دارند نه بیشتر. در این رابطه می‌توان مثال‌های فراوان زد و از کشورهای دیگر یاد کرد اما برای اجتناب از درازای کلام شاید همین اندازه پس باشد زیرا چنین چیزهایی تنها برای کشورهای چون کشور ما قدارک دیده می‌شود.

اما اینکه می‌گویند بر «خلقهای ایران» ستم ملی می‌رود، سخنی است نادرست. سرنوشت کردان و اصفهانیان، آذربایجانیان و گیلانیان و جز آن نشان می‌دهد که هیچ يك از آنان به علت گرد بودن یا مازندرانگی بودن از زندگی اجتماعی محروم نگشته‌اند. در داخل ایران مردمان هیچ گاه احساس جدایی از هم نکرده‌اند و سرنوشت مشابهی داشته‌اند. اگر بدی بوده برای همه و اگر خوبی وجود داشته، برای همه بوده است. دستگاه‌های دولت میدان گشوده‌ای بوده، دور از پیشداوریهای قومی. از این رو سخن از ستم ملی را ندن، سخنی است بی‌بایه که گواهی برای اثبات آن وجود ندارد. به کسانی که شعار ستم ملی را در ایران به سه آسانی بر زبان می‌رانند باید گفت به ترکیه بنگرید و سرنوشت کردان و ارمنیان را در آنجا نگاه کنید تا معنی این شعار را بفهمید. کسانی که شوخیهای رایج میان مردم را ملاک تحقیر می‌گیرند در اصل بی‌نوقی خود را جامه سیاسی می‌پوشانند. چنین شوخی‌هایی در

همه جای جهان رواج دارد ولی باعث جدایی طلبی نگشته است مگر آن که کسانی آنها را برای هدفهای سیاسی خود دست‌آویز قرار داده باشند. در واقع هر وقت که در ایران حکومت مرکزی نیرومندی وجود داشته است ایرانیان در برابر هم قرار نگرفته‌اند اما به محض آن که حکومت مرکزی به سستی گراییده است، جدایی‌طلبی را دامن زده‌اند. پس از شهریور بیست که قدرتهای بزرگ وقتهای در کار حکومت مرکزی پیش آوردند، شمار به ظاهر حق طلبان «خلقهای ایران» دو جمهوری در داخل ایران به بار آورد که هر یک به شکلی جدایی از ایران را می‌خواست و هر دو با برخورداری از پشتیبانی خارجی سوی ویرانگری ایران می‌تاختند. پس این شعار در عمل نیز خود را نشان داده است و هر کس که بخواهد این سابقه را از نظر دور دارد چنانچه آگاه باشد، نیتش را می‌پوشاند و اگر نا آگاه باشد الفتی با خرد ندارد.

از این گذشته شعار «خلقهای ایران» به سبب خصلت جدایی‌افکنانه‌اش سد بزرگی در راه همبستگیهای ملی و اجتماعی به وجود می‌آورد و زمینه‌هایی ساختگی در ذهن مردمان ایجاد می‌کند که هم آنان را از هم دور می‌سازد و هم انتقال اندیشه و آموزش را در سطح ملی ناممکن می‌کند. این شعار هر آنچه را که قومی نباشد، بیگانه می‌شمرد و ستیز با آن را برمی‌انگیزاند. در جهان کنونی ایجاد سدهای ذهنی در درون کشور زبانهای جبران‌ناپذیر برای ما به بار می‌آورد. سرانجام اینکه ما در ایران با اقلیت‌های مذهبی نیز رو به رو هستیم که اگر به احساس‌های جدایی‌طلبی میدان دهیم، این اقلیتها هم در زمان معینی تقاضاهایی عنوان خواهند کرد که به نوبه خود می‌تواند بحران‌برانگیز باشد. یکی از آنها اقلیت ارمنی است. صرف نظر از بخش‌های مربوط به تعلق تاریخی ارمنیان و مذهب آغازین آنان و اینکه تا چه زمانی جزئی از ایران بوده‌اند، هم‌اکنون در میان ارمنیان در جهان جریان‌هایی وجود دارد که به علت سرخوردگی تاریخی خواستار آند که بخش‌هایی از ترکیه کنونی به ارمنستان شوروی بپیوندند. بسیاری از ارمنیان که با حکومت شوروی نیز توافقی ندارند تنها به این خاطر که در آنجا به هر حال سرزمینی به نام ارمنستان وجود دارد، گرایش‌های پیشین خود را تغییر داده و صلاح خود را در این می‌بینند که در حال حاضر آن سرزمین را وسعت دهند. ارمنیانی هم هستند که اگر میدان بیابند تا رضایه ایران را ارمنی می‌دانند و در نقشه ارمنستان بزرگ جایی برای آن نگاه داشته‌اند. در حالی که ایرانیان از دیرباز ارمنیان را برادر خود می‌دانند و به آنان با احترام می‌نگرند، چه دلیلی دارد که به چنین گرایش‌هایی بی‌توجه

# زبان فارسی و توسعه ملی

بمانند. اگر ایرانیان به مسئله جدایی طلبی برخوردی سرسری بکنند بی تردید با گونه های مختلفی از کانونهای بحران مواجه خواهند گشت و در نهایت تقاضاهایی در برابر خود خواهند یافت که برای تحقق آنها خاک ایران کنونی نیز کافی نخواهد بود.

\*\*\*

بر سر راه پیشرفت کشورهای جهان سوم دشواریهایی وجود دارد که برخی از آنها محصول جریانهای جهانی است و برخی دیگر از وضعیت درونی این کشورها ناشی می شود. جریانهای جهانی آن دسته از فعالیتها و

● **باز هم از یاد نبریم که یکی از مهم ترین رکن های پایداری ایران، زبان فارسی است.**

● **یکی از علتهای پاجرایی گویشهای محلی، نظام اقتصادی بسته است، که نه تحریک جمعیتی و نه تحریک شغلی در آن روی می دهد.**

کوششهایی است که از عمل ابرقدرتها در صحنه بین المللی برمی آید و بر زندگی اقتصادی و سیاسی کشورهای کوچکتر به خصوص کشورهای جهان سوم که گرفتار بی ثباتی هستند و نهادهای تازه پای اجتماعی و فرهنگی هنوز قوام نیافته اند، تأثیر می گذارند. کوششها و تلاشهای کشورهای نیرومند جهان به منظور تأثیر گذاری فقط به جنبه های مادی زندگی محدود نمی شود و جنبه های فرهنگی را نیز در بر می گیرد. ابرقدرتها به مدد امکانهایی که در اختیار دارند حوزه تأثیر گذاری خود را چنان گسترده و پیچیده ساخته اند که گاه به آسانی نمی توان تشخیص داد که فلان حرکت اقتصادی یا فرهنگی حاصل وضعیت درونی یک کشور خاص است یا نتیجه یک دوره طولانی اثر گذاری مرئی و نامرئی از خارج.

یکی از شیوه های موثری که کشورهای نیرومند صنعتی به منظور تأثیر گذاری در جهان سوم به کار می بندند، رواج دادن اندیشه ها و ایدئولوژیهایی است که وقتی در میان مردمی جای بگیرد و به صورت باور خود آنان در آید در نهایت دست یابی به هدفهای کشورهای مقتدر را تسهیل می کند. چنین اندیشه ها و ایدئولوژیهایی هم ترویج ارزشهای عمومی ابرقدرتها را در نظر

دارد و هم بسته به مورد، فکر مردمان سرزمین معینی را نسبت به تاریخ و موقعیت خاص آن کشور در جهت معینی سوق می دهد که سرانجام به سود سیاستهای جهانی و منطقه ای کشورهای قدرتمند خواهد بود. این جریان فکرسازی معمولاً به کندی و به تدریج صورت می گیرد به گونه ای که مردم آن کشور جهان سومی تصور خواهند کرد که این فکرها از آن خودشان هست و خود آنها را باور گردانیده اند. با این خیال به شدت و به گرمی پشتیبان این فکرها می شوند و غافل از منشاء و منظور غایی ترویج دهنده آنها، برخلاف مصلحت و دوراندیشی، عامل ترویج اندیشه های مروج اصلی می گردند. در این مرحله باید گفت که در واقع فکر اولیه اینک درونی گشته و مقابله با آن کاری است پس دشوار. نیروهایی که در داخل کشور به این اندیشه ها باور آورده اند حالا دیگر بنا به اعتقاد خود سخن می گویند. طبیعی است که سیاست خارجی به این ترقیب از یاریهای مردم کشور مورد نظر برخوردار می شود و نیازی به دخالت صریح و آشکار نخواهد داشت.

یکی از این موارد همین مسئله زبانهای خلقی در ایران است که در اصل پس از شهریور بیست با شدت عنوان گردید و با اینکه در آغاز با مخالفت و مقاومت قشرهای وسیع روشنفکران و دانش آموختگان مواجه شد اما به تدریج تکرار این شعار سیاسی نه تنها از قبح آن کاست بلکه در میان برخی از مخالفان آغازین هم جایی باز کرد و هواداران به دست آورده فریب سنی جمعیت ایران که انتقال تجربه را دشوار می سازد و حافظه جمعی ضعیفی را موجب می گردد، در عین حال عامل موثری شد که گذشته عملی این شعار را در بوته فراموشی بیفکند و دوباره عنوان ساختن آن را ممکن کند. در نتیجه در سالهای اخیر دامنه این شعار از آذربایجان و کردستان فراتر رفته و قسمتهای گسترده ای از خاک ایران را در بر گرفت.

به ویژه از آغاز قرن بیستم تمایل کشورهای قدرتمند خارجی برای اعمال نفوذ در ایران شدت گرفته است. قراردادهای ۱۹۰۷، ۱۹۱۵ و ۱۹۱۹ نشانه هایی از این شدت است. قرارداد ۱۹۲۱ با شوروی گرچه جنبه های مثبتی داشته ولی بخشهایی از آن نشانگر همان سیاست توسعه طلبی گذشته است. شوروی با تفسیری دلخواه برای خود این حق را قائل گشته که در صورت تمایل دست به دخالت در ایران بزند و راجع به این تفسیر چنان سرسختی و پافشاری کند که

گویی روح آن قرارداد، یعنی چشم پوشی از دخالت در امور ایران فاقد هر گونه اهمیتی است. کشورهای غربی نیز با تفسیرهای خود سرانده ای از «منافع حیاتی» شان همپای شوروی این حق را برای خود قائل گشته اند که هر گاه بخواهند بتوانند به بهانه حفظ این «منافع حیاتی» در داخل یا پیرامون ایران دخالت کنند و علاوه بر ایجاد تزلزل در نظام سیاسی راه را بر پیشرفت و توسعه ملی ایران ببندند یا بکوشند آن را در مسیر دلخواه خود سوق بدهند. طبیعی است که تشتت فرهنگی در داخل ایران و دامن زدن به عنادها و خصومت های قومی و محلی و مذهبی بتواند ابزار سودمندی برای تعقیب چنین سیاستهایی باشد.

در چنین وضعی ادامه حیات کشوری چون ایران بستگی دارد به این که آیا ایرانیان حاضرند اصولی را به عنوان اساس توافق ملی بپذیرند و از تمامیت ارضی سرزمین خود دفاع کنند یا نه؟ زیرا علاوه بر ابرقدرتها باید، یک بار برای همیشه چشم خود را باز کنیم و با پند گرفتن از تجربه های تلخ، قبول کنیم که هسایگان کوچک ما نیز هر گاه که فرصت بیابند و امکانی داشته باشند به خاک کشور ما دست اندازی خواهند کرد و مزاحم امنیت و آسایش ما خواهند بود. ایران به راستی از نظر تاریخی، فرهنگی و سیاسی کشوری است یک و ممتاز در این منطقه. جمعیت، وسعت خاک و منابع غنی زیرزمینی امکان دست یابی به توسعه و پیشرفت را فراهم آورده اند ولی بدون وجود یک سیاست خردمندانه ملی نمی توان از این امکانات استفاده نیک به عمل آورد و راه سعادت و نیکبختی را هموار کرد. اتخاذ سیاست فرهنگی درست در پهنه ملی بی ایران در این منطقه از جهان و به واقعیت در آوردن برنامه های توسعه ملی است.

کشور ایران اگر بخواهد در جهان کنونی جایگاهی داشته باشد و به سان بسیاری از تمدنهای پیشین از بین نرود، چاره ای ندارد جز آنکه به فن شناسی (تکنولوژی) جهانی دست یابد و با تمام نیرو بکوشد تا شاید به سطح کنونی اندیشه و علم در کشورهای پیشرفته برسد. وجود یک زبان ملی ابزار ضروری به واقعیت در آوردن چنین هدفی است. تازه همین زبان فارسی را با همه پیشینه ای که دارد باید با کوششی همگانی یاری داد تا توانمندتر شود و نیازهای کنونی علمی کشور را بر آورد. این هدف نیز تنها به مدد تمرکز بخشیدن به همه امکانات



# زبان فارسی و توسعه ملی

هم این کوششها هنوز از نظر پیشرفت‌زبانی در مرحله‌ای ابتدایی بسر می‌برند. از سوی دیگر هنوز طرفداران چند زبانه کردن ایران قهرست کاملی از تعداد زبانهای مورد نظر خود را ارائه نداده‌اند و معلوم نیست چه تعداد زبان را می‌خواهند در ایران رواج دهند. برخی به کردی و آذربایجانی و عربی و بلوچی و ترکمنی بسنده می‌کنند و برخی نیز به این قهرست مازندرانی و گیلکی و جز آن را می‌افزایند. باید در انتظار آن روزی بود که سمنانی و گویشهای دیگر نیز به این جمع بیوفتند. همان دلیلهایی که اینان برای مثلا بلوچی و کردی می‌آورند

● کار به‌جایی رسیده که برخی به خاطر نمادهای موهوم سیاسی چون پروتاریای جهانی و برخی نیز، به سبب شیفتگی به ظاهر تمدن غرب و چیزهایی از این دست حاضر بودند کشور خود را فدا کنند.

در مورد به اصطلاح زبانهای دیگر نیز صادق تواند بود. حالا به این قهرست، تقاضاهای گروههای دیگری را نیز بیفزایید تا تصویر کاملی از این وضع به دست آید. مثلا زرتشتی، عبری و... چرا که نه؟ اگر ادعا می‌شود که زبان فارسی موجب نابرابری آموزشی است پس باید هر کس به زبان خود آموزش ببیند و فرقی بین گروههای مختلف گذاشته نشود. آیا می‌توان چنین استدلالی را جدی به حساب آورد؟ البته که نه. ولسی نمی‌توان آن را بی پاسخ گذاشت زیرا که به خصوص از پشتیبانی برخی گروههای سیاسی برخوردار است.

برای مثال اگر قرار باشد که یک کودک هفت ساله بلوچی به بلوچی آموزش ببیند و کودک بلوچی دیگری به زبان فارسی بدون تردید کودک دوم در طول دوران آموزش، رشد سریع‌تری خواهد داشت. زیرا که زبان فارسی از هر جهت نسبت به بلوچی برتری دارد. فنای زبان فارسی از نظر اصطلاحات ادبی و علمی و فراهم بودن امکانات آموزشی و تجربه‌های گوناگونی که درباره آموزش زبان فارسی صورت گرفته است، همه با هم یک جا در اختیار کودک دوم قرار دارد. در حالی که کودک اول هنوز در خم یک کوزه است. ممکن است گفته شود که عیبی ندارد ولی به هر حال باید کوشید تا بر این

می‌دهد. هزاران هزار دانش‌آموز آذربایجانی، گیلانی، کرد، مازندرانی و جز آن به زبان فارسی آموزش دیده و می‌بینند و بسیاری از آنان در شمار بهترین دانش‌آموزان نیز بوده‌اند و به درجه‌های عالی تحصیلی هم رسیده‌اند. اگر در همین استانها تعداد زیادی نیز بی‌سواد مانده‌اند به هیچ روی نباید علت آن را زبان فارسی دانست. نارسائیهایی گوناگون نظام آموزشی از قبیل بودجه، فضا، مربی، کتاب، برنامه و جز آن بوده که بی‌سوادی را در ایران به کلی ریشه کن نکرده است. نه زبان فارسی. هر جا که امکانات آموزشی کافی در اختیار مردم قرار گرفته نه تنها شمار زیادی از نوجوانان سواد آموخته‌اند بلکه میل به سوادآموزی نیز سخت رونق گرفته است. کافی است به وضع سوادآموزی در شهرهای عمده استانهایی که برخوردار از امکانات آموزشی بوده‌اند نگاه بیندازیم. روشن است که یکی از دشواریهای ریشه کن کردن بی‌سوادی در ایران پراکندگی روستاها و فراهم آوردن ابزار آموزشی برای همه آنها بوده است. در این زمینه نیز طرحها و برنامه‌های مختلفی ارائه شده است که مجال بحث راجع به آنها را در این جا نداریم، ولی بیشتر آنها متوجه برطرف کردن دشواریهای نظام آموزشی یا هماهنگ ساختن برنامه‌های آموزش و اقتصاد بوده است تا غلبه بر بی‌سوادی را ممکن کند. یکی از راههایی که برای غلبه بر این مشکل پیشنهاد گردیده، این است که به شیوه‌ای خردمندانه و بدون توسل به زور، جمعهای بزرگ روستایی ایجاد گردد که هم از نظر اقتصادی با صرفه باشند و هم یاری رساندن به آنها با هزینه‌های کم ممکن باشد. اما کم نبوده‌اند کسانی که در برابر چنین پیشنهادی ایستادگی کرده‌اند و در آن عنصر امحاء روستاها را جسته‌اند. طبیعی است با پراکندگی کنونی روستاهای ایران نمی‌توان همه تاسیسات لازم آموزشی را در همه روستاها برپا کرد. این کار نه مقرون به صرفه است و نه امکان عملی دارد. در این جا مسئله اساسی خود برنامه‌های آموزش و توسعه است و هرگاه که برنامه‌ریزی در این بخشها به درستی انجام پذیرد بی‌تردید می‌توان به یاری زبان فارسی به ریشه کن کردن بی‌سوادی در ایران امید بست.

دو دیگر آنکه اگر بخواهیم از ایران کشوری چند زبانه بسازیم یا بیشترین نابرابری آموزشی رو به رو خواهیم بود. زیرا هم زبان فارسی در مقایسه با گویشهای محلی به طرز غیر قابل مقایسه‌ای نیرومند است و

موجود و میدان دادن به اندیشمندان حوزه‌های گوناگون علم و فرهنگ به‌واقفیت در خواهد آمد. اگر در چنین دوران حساسی نیروهای خود را پیرا کنیم و دستخوش عاطفه‌های محلی و به اصطلاح خلقی بشویم، در حاصل نه زبان فارسی نیرومندی خواهیم داشت و نه زبانهای خلقی کارآمدی. اگر کشوری بخواهد در این روزگار پیچیده و بغرنج نیروی خود را بپراکند و هر بخشی از مردم خود را تسلیم زبانی محلی بکند، سرانجام از قافله تمدن باز خواهد ماند و در بهترین حالت محلی خواهد شد برای جهانگردان.



## دشواری‌های آموزشی

با وجود این طرفداران چند زبانه کردن ایران علاوه بر دلیلهای سیاسی می‌گویند که آموزش دیدن اقلیتهای زبانی به زبان فارسی باعث نابرابریهای آموزشی می‌شود. به نظر اینان دشواریهای آموزش به زبان فارسی موجب می‌گردد که اقلیتهای زبانی از آموزش چشم‌پوشند و دامان بی‌سوادی را رها نکنند. می‌گویند دانش‌آموز مثلا مازندرانی، کرد یا بلوچ که به فارسی آموزش می‌بینند، فقط در سر کلاس درس با این زبان تماس حاصل می‌کند ولی تمامی فضای پیرامون او به‌زبانی جز فارسی حرف می‌زند و در نتیجه او هیچ گاه ارتباطی عمیق با زبان فارسی برقرار نمی‌سازد. پس نوجوانان اقلیتهای زبانی، بی‌سوادی را بر آموزش دیدن ترجیح خواهند داد. از این دست استدلالها، فراوان شنیده می‌شود.

در پاسخ این گروه باید چند نکته را یادآور شد. نخست آنکه موج سوادآموزی، در چند دهه گذشته خلاف این امر را نشان

# زبان فارسی و توسعه ملی

کرد و مقام کنونی آن را تا بدین پایه تنزل داد. واقعیت این است که اگر نظام آموزش ملی را در هم بشکنیم و آموزش به زبان محلی را رواج دهیم دیگر در عمل جایی برای زبان فارسی به عنوان زبان میانجی هم باقی نخواهد ماند. زیرا همان گونه که آمد همبای با آموزش به زبان محلی تقاضاهای سیاسی دیگری نخست در جهت خودمختاری و سپس در جهت جدایی از ایران عنوان خواهد گشت که نه تنها برای زبان فارسی به عنوان زبان میانجی جایی نخواهد بود بلکه خصوصتها و عداوتهای گسترده‌ای نیز با آن صورت خواهد گرفت. سابقه تاریخی و سیاسی این قضیه را نمی‌توان نادیده گرفت به خصوص که همسایگان نزدیک ما سیاستهای خاصی را در این زمینه دنبال می‌کنند.



## در جهت يك اقتصاد شکوفا

سرانجام اینکه اگر بخواهیم اقتصاد ملی شکوفایی در ایران داشته باشیم و برنامه‌های درازمدت برای توسعه طرح‌ریزی کنیم و به واقعیت درآوریم، عاقلانه‌ترین راه این است که زبان فارسی را به عنوان زبان ملی بپذیریم تا هم آموزشهای کوتاه مدت فنی به راحتی و با هزینه اندک انجام شود و هم انتقال فن و مهارت به آسانی ممکن گردد. از این گذشته يك اقتصاد شکوفا ناگزیر با خود تحرك اجتماعي گسترده‌ای را به ارمغان خواهد آورد که جا به جایی جمعیت یکی از بی‌آمدهای آن است. در چنین حالتی همبای توسعه ملی، زبان ملی نیز رونق خواهد گرفت و تنها وسیله ارتباط تمامی مردم خواهند شد.

توش و توان آنها را زود، اگر نوجوانان و جوانان ایران را وارد نظام آموزشی چند زبانه‌ای بکنیم بی‌تردید همه کسانی که به فارسی آموزش خواهند دید، چه آنان که در خانه به فارسی سخن می‌گویند و چه آنان که به گویشی دیگر تکلم می‌کنند، نسبت به بقیه در موقعیت ممتازی قرار خواهند گرفت و در نتیجه بدترین شکل نابرابری آموزشی در کشور ما رخ خواهد داد. آموزش به زبان فارسی بهترین وسیله برای برخورداری از برابری آموزشی است. آنچه می‌ماند این است که ابزار و امکانات آموزشی را به یکسان در اختیار همگان قرار دهیم.

حتی در کشوری چون شوروی که در بادی امر خود را پرچمدار آزادی زبان می‌دانست به تدریج زبان روسی در همه جا زبان غالب گردید و تحصیل در برخی از رشته‌های علمی جز به زبان روسی میسر نیست. در واقع برنامه‌ریزی زبانی در شوروی به گونه‌ای است که پس از يك دوره طولانی همه به ناچار به روسی خواهند گفت و شنید و آنچه از بیشتر زبانهای قومی بی‌جای خواهد ماند در حد فرهنگ عامه خواهد بود و پس، و طبیعی است که در يك دوره طولانی‌تر همین حد نیز جای خواهد باخت و موضوع پژوهش زبان شناسان خواهد شد. زبان روسی که در آغاز نقشی زبان میانجی را داشت با گذشت زمان، زبان علم و فن گشت و برای طالبان علم و سیاست در کشور شوروی چارهای نمود جز آنکه به زبان روسی روی آورند. شعارهای سیاسی را کنار بگذاریم، واقعیت این است که برنامه‌ریزی فرهنگی در شوروی از همان آغاز بی‌درنگ سوی همگانی کردن زبان روسی می‌تاخت و هنوز هم می‌تازد. اما وقتی ثبوت به ما می‌رسد، می‌خواهند که نیروهای خود را متفرق سازیم و عمر چندین نسل را به باد دهیم تا گویشهای فقیری را به صورت زبان خلقی یا منطقه‌ای درآوریم.

سوم آنکه اگر به قول برخی از طرفداران چند زبانه کردن ایران قرار شود زبان فارسی را به عنوان زبان میانجی برپا نگاه داریم، باز هم با همان دشواریهایی که پیشتر صحبت شد رو به رو خواهیم بود و نه تنها باید هزینه‌های آموزشی بیشتری را تحمل کنیم بلکه نابرابریهای آموزشی نیز از میان نخواهد رفت. گرچه برخی دیگر از هواخواهان چند زبانه شدن ایران حتی چنین نقشی را هم برای زبان فارسی قائل نیستند و یکسره خواهان کنار گذاشتن زبان فارسی به عنوان زبان ملی و رسمی هستند، ولی به هیچ‌روی نباید با چنین نقشی برای زبان فارسی موافقت

دشواری فائق آمد. کسی که این سخن را می‌گوید اگر اندکی با برنامه‌ریزی آموزشی آشنایی داشته باشد خواهد دانست که تهیه کتاب و تربیت مربی با چه دشواریهایی رو به رو است. تازه این امر مربوط به دوران آموزش پیش از دانشگاه است. چنانچه کودک اولی بخواهد به تحصیل دانشگاهی هم بپردازد، دشواریها به گونه‌ای غیر قابل تصور، و در عمل غیر قابل غلبه، فزونی خواهد گرفت. تهیه کتاب و مربی برای رشته‌های مختلف دانشگاهی به زبانی که با دانشهای جدید هنوز تماسی حاصل نکرده، آن هم در کشوری با امکانات محدود، اگر کاری ناممکن نباشد

● **دريك نظام اقتصادی بازهر کس که خواهان پیشرفت شغلی باشد به ناچار از جایی به جای دیگر خواهد رفت و لیاقتها و توانایی‌های خود را به رخ خواهد کشید. در چنین نظامی وجود يك زبان ملی امری اجتناب ناپذیر است.**

دست کم سخت دشوار خواهد بود و نیازمند سالیان دراز صرف وقت و بودجه است. حالا بیاییم و همین امر را در مورد فهرست بلند بالایی که از زبانهای محلی پیش روی ما می‌گذارند تعمیم دهیم تا تصویری کلی از ناممکن بودن این امر به دست آوریم. در عین حال باید توجه داشت کودک که به زبان فارسی آموزش می‌بیند فقط در درون مدرسه نیست که با این زبان تماسی برقرار می‌سازد. تمامی دستگاه اداری و وسایل ارتباط جمعی با زبان فارسی کار می‌کند و بخش اصلی فضای پیرامون او را می‌سازد. کودک آذربایجانی در تمامی مراحل رشد پیش از دبستان به این یا آن شکل زبان فارسی را می‌شنود و با آن آشنایی دارد. زبان فارسی برای هیچ‌یک از گروهها و منطقه‌هایی که نامزد برخورداری از يك زبان مستقل غیر فارسی می‌شوند، زبانی بیگانه نیست. در کشوری چون ایران که هنوز نیازهای علمی فراوان وجود دارد و دانشگاهها و سازمانهای پژوهشی بسیار باید برپا سازد تا نیازهای روزافزون علمی خود را پاسخ بگوید، چگونه می‌توان در هر گوشه آن زبانی را برای آموزش برگزید و همین‌اندک نیروی انسانی و امکاناتی آموزشی را پاره پاره کرد و

# زبان فارسی و توسعه ملی

بهره گرفتن از این گویشها تشویق کرد. اما این تصور که زبان یا گویش مردم عادی، پاک و بی عیب است و سرچشمه‌ای پایان ناپذیر به شمار می آید، تصویری است نادرست. زبان یا گویش مردم عادی در طول زمان و به سبب بی سوادی، عیسا و کژیهای فراوان یافته است و تنها دانشمندان و اهل فن می توانند به شیوه علمی از آن استفاده کنند و آنچه را که به درد می خورد برگزینند و آنچه را که بی فایده است بشناسانند. نباید تصور

● اگر بخواهیم از ایران کشوری چندزبانه بسازیم بایستترین نابرابری آموزشی رو به رو خواهیم بود. زیرا هم زبان فارسی در مقایسه با گویشهای محلی به طرز غیر قابل مقایسه ای نیرومند است و هم این گویشها هنوز از نظر پیشرفت زبانی در مرحله ای ابتدایی به سر می برند.

کرد که توده مردم ایران توان بهره گرفتن علمی از این حوزه رنگارنگ را خواهند داشت. از سوی دیگر هر یک از این زبانها یا گویشها محول طبیعی خود را طی کرده و به جای معینی رسیده است. اگر قصد آن نباشد که به زور زبان سازی سالیان درازی را صرف توسعه آنها بکنیم که تازه معلوم نیست موفق بشویم، اهل فن می توانند با پژوهشهای ژرف و گسترده در زمینه زبان شناسی تاریخی آنچه را که قابل استفاده است برگزینند.

اما وقتی صحبت به حفظ و نگاهداری فرهنگ مردم منطقه های مختلف و به بیان دیگر احترام گذاشتن به تکثر فرهنگی می رسد، در این جا باید بیشترین آزادی را برای مردم هر منطقه در نظر گرفت. اگر فرهنگ را شیوه زندگی تعریف کنیم و سنتها و رسمها را چیزی از آن بدانیم، ما پشتیبان این نظر هستیم که هر کس به هر شکلی که می خواهد زندگی کند و رسمها و سنتهایی را که می پسندد، نگاهدارد. اگر کسی به راستی خواهان نگاهداری حقوق فرهنگی مردم در گوشه های مختلف ایران باشد، و در نهان برای جدایی نکوشد، حق این است که نیروی خود را در این راه به کار اندازد. این موضوع را که بحث تفصیلی جداگانه ای می طلبد در اینجا بیش از این

همگانی به زبان فارسی یکی از ابزارهای برابری اجتماعی و فرهنگی در ایران است نه شکستن آن و به بند کشیدنش. آموزش همگانی و اقتصاد نیرومند ملی در درازمدت این زبانها یا گویشها را پشت سر خواهند گذاشت که امری است طبیعی و به سود همه ایرانیان.

عده ای نیز که احساس مسئولیت ملی ندارند یا مسئله زبانها و گویشها بر خوردی سرسری دارند و وجود آنها را نوعی تفنن و تنوع می دانند. اینان که استنباطی نادرست از مفهوم تکثر و تنوع فرهنگ دارند به شهرنشینانی می مانند که دوست دارند روستاها تغییر نیابند و همان حالت ابتدایی و واپس مانده خود را نگاه دارند تا وقتی در آخر هفته یا برای گذران فراغت به آنجا می روند در دامان «طبیعت وحشی» لذت بچویند و بوی خاصی ده و چیزهایی چون آن، آنان را یکسره در آن «طبیعت» غرق کند! اینان اما حاضر نیستند حتی بخش کوچکی از زندگی خود را در این روستاها بمانند و با آن طبیعت وحشی تماس واقعی بیابند. فقط حاضرند گواهان تنوع جوی آن زندگی پس افتاده باشند. گویش دوستان ما نیز به همین سان می خواهند هر جا که می روند مردم

به زبانی دیگر سخن بگویند تا اینان از این لپچه لذت ببرند. چنین افرادی اندیشه بهبود زندگی اجتماعی را در سر نمی پرورانند بلکه تنها به تفنن و لذت های آنی می اندیشند. آنچه در بالا آمد به معنای این نیست که زبانها یا گویشها را با سیاستی شتابزده از بین برداریم و از گفتن ممنوع سازیم که فکری است خطا و خطرناک. در واقع ما موقعیت آنها را بررسیدیم و برعکس وقت طبیعی شان را باز نمودیم. برای آینده نزدیک می توان راههایی جست که این زبانها یا گویشها در کنار زبان ملی ایران یعنی زبان فارسی زندگی کنند و به جای آنکه بهانه ای در دست جدایی افکنان باشند، برخوردی درست با آنها داشت و در سیاست فرهنگی ملی جایگاه واقعی آنها را تعیین کرد. علاوه بر برنامه های عمومی (در رادیو و تلویزیون) و احترام گذاشتن به همه گویشها در وسایل ارتباط جمعی، باید به کارهای بنیادی و اساسی دست زد و با ایجاد مؤسسه های پژوهش در زمینه زبانها و گویشها این امکان را فراهم آورد که هم راجع به آنها بررسیهای دامنه داری صورت بگیرد و هم از آنها در جهت غنی تر کردن زبان فارسی مدد بگیریم. در عین حال باید در فضایی سالم و دور از هدفهای سیاسی، زبان شناسان و ادیبان را به

یکی از علتهای یا برجایی گویشهای محلی، نظام اقتصادی بسته است که نه تحریک جمعیتی و نه تحریک شغلی در آن روی می دهد. در نظام اقتصادی باز هر کسی که خواهان پیشرفت شغلی باشد به ناچار از جایی به جای دیگر خواهد رفت و لیاقتها و تواناییهای خود را به رخ خواهد کشید. در چنین نظامی وجود یک زبان ملی امری اجتناب ناپذیر است. (مورد کشورهای پیشرفته دو یا چند زبانه چون سوئیس، بلژیک، کانادا را نباید با مثلا ایران مقایسه کرد. در آنجاها اقتصاد ملی

● تا زمانی که نظام آموزشی تمام افراد این مملکت را در برنگیرد و شبکه اقتصاد ملی سراسر کشور را پوشاند زبانها یا گویشها به این یا آن شکل خواهند زیست و در نتیجه نابرابری های آموزشی وجود خواهد داشت.

مسیر طبیعی خود را پیموده است و از این گذشته هر یک از زبانها بخشی پیوسته از یک زبان پیشرفته است که در موطن اصلی اش به اقتصاد ملی شکوفایی تکیه دارد). برنامه ریزی یک اقتصاد شکوفا تنها در صورتی به واقعیت می پیوندد که همای سیاست ریشه کن کردن بی سوادی به پیش برود و آموزش را همگانی گرداند. ولی اگر قرار بر این باشد که مردم هر منطقه ای به زبان خود آموزش ببینند دیگر نه به یک اقتصاد شکوفا دل می توان بست و نه به برافکندن بی سوادی، چه رسد به آن که بخواهیم به مدد این زبانهای محلی به قله های دانش کنونی بشر دست بیابیم. از سوی دیگر با شکل گرفتن یک اقتصاد ملی شکوفا و همگانی شدن آموزش و ایجاد فرصتهای برابر جهت شرکت در فعالیت های اقتصادی و برخورداری از نظام آموزشی در سطح های گوناگون، بی تردید طی یک دوره طولانی و برون از اراده ما زبانها و گویشهای محلی رنگ خواهند باخت. تا زمانی که نظام آموزش تمامی افراد این مملکت را در برنگیرد و شبکه اقتصاد ملی سراسر کشور را پوشاند، زبانها یا گویشها به این یا آن شکل خواهند زیست و در نتیجه نابرابری های آموزشی وجود خواهد داشت. تردید نکنیم که آموزش



نمی‌توان شکافت. تنها بر یک نکته تاکید می‌کنم و آن اینکه یک حکومت مرکزی خیر اندیش باید آگاهانه رسمها و سنتهای را میدان دهد که به تفاهم ملی مدد می‌رسانند و بیزاری قومی و فرهنگی به بار نمی‌آورند. شیوه‌های این کار بس پیچیده و پر تنوع است و باید با دقت و ظرافت تمام در این راه همت گماشت. در عین حال باید به یاد داشت که ما نمی‌خواهیم مردم منطقه‌های مختلف ایران فقط به خاطر جهانگردان

● پس از شهر بور بیست که قدرتهای بزرگ و قفهای در کار حکومت مرکزی پیش آوردند، شعار به ظاهر حق طلبانه «خلقهای ایران» دو جمهوری در داخل ایران به بار آورد که هر یک به شکلی جدایی از ایران را می‌خواست و هر دو با برخورداری از پشتیبانی خارجی سوی ویرانگری ایران می‌تاختند.

پایبند رسمها و سنتهایی باشند و برای «خود بودن» به کارهای عجیبی دست بزنند که جهانگردان را خوش آید. این برخورد با فرهنگ منطقه‌ای به سان برخورد همان شهرنشینانی است که می‌خواهند چند روزی را در دروستا بگذرانند. سنتها و رسمهای هر منطقه باید به گونه‌ای طبیعی و در پرتو تفاهم ملی حفظ گردد نه به خاطر جاذبه جهانگردی یا شعله‌ور ساختن ناهمسازی و چندگانگی.

به خاطر تحکیم مبانی ملی و حفظ تمامیت ارضی ایران باید از سیاستهای دوران گذشته‌های پیروی کرد تا بتوان مشکل یاد شده را به سود تمام ملت ایران حل کرد و همگان را به گرد این فکر که تنها زبان فارسی می‌تواند زبان ملی همه ایرانیان باشد، متحد کرد. توسل به شعارهای احساسی و عاطفی نه تنها زیان‌آورند بلکه ما را به پست‌تر حساسیتهای قومی می‌اندازد و آنها را برمی‌انگیزد. در اینجا چند محور راه، به عنوان زمینه بحث، برای تنظیم یک سیاست ملی که در عین حال هسته‌های یک سیاست فرهنگی ملی را در بر دارد، برمی‌شمارم تا همگان بتوانند صرف نظر از جهان بینیهای سیاسی خود، اگر به راستی به ایران و ایرانی‌سازی علاقه‌مندند، پیرامون آن به توافق برسند.

## ۱- ایجاد چارچوب ...

با انقلاب مشروطیت، احساس همبستگی به گونه‌ای ژرف در بین ایرانیان تقویت گردید و پایه‌های سیاسی نظام قاجاران به لرزه افتاد، اما در عین حال این انقلاب نتوانست بلافاصله نظام سیاسی نیرومندی را به قدرت برساند. در نتیجه آشوبهای داخلی شدت گرفت و به دو قدرت بزرگ آن روز یعنی امپراتوری انگلیس و روسیه تزاری امکان داد که سیاستهای نفوذی خود را مدون و هماهنگ کنند. در داخل نیز ایرانیان به نخله‌های فکری گوناگون گرویدند و به گروههایی ستیزکننده تبدیل گشتند. گرچه چند سال پس از جنگ جهانی اول با تمرکز قدرت سیاسی و توسعه اقتصادی، آرمانهای مشروطیت باز جان گرفت و اندیشه ملی استوار گردید، اما همپای آن جریانهایی نیز شکل گرفت که به جهان‌وطنی میدان داد و گروههایی از ایرانیان را به نمادهای موهوم سیاسی علاقه‌مند کرد. در نهایت کار به جایی رسید که برخی به خاطر نمادهای موهوم سیاسی چون پرولتاریای جهانی و برخی نیز به سبب شیفتگی به ظاهر تمدن غرب و چیزهایی از این دست حاضر بودند کشور خود را فدا کنند. در این تحول به جای آنکه ما اندیشه‌های جهانی را در بوته تفسیر درونی بیازماییم، به گونه‌ای افراطی گرفتار بدترین تفسیر آن اندیشه‌ها شدیم و همبستگی ملی در بین ما آسیب دید. بحث و جدل بر سر ایدئولوژیها و نوع نظام سیاسی چنان بالا گرفت که دلسوزی به خاطر کشوری که سرانجام این ایدئولوژیها یا نظامهای سیاسی در آنجا می‌بایست به واقعیت درآید، در پس پرده افتاد. گروههایی از ایران دوستان نیز به سبب دلسردی از نظام حکومت وقت، روشی دوگانه اتخاذ کردند، از سویی با آن می‌ساختند و از سوی دیگر آن را حتی گاهی به بهای فراموش کردن همبستگی ملی، می‌تکوهیدند. حاصل این تشتت فکری این شد که نسل جوان بی‌بهره از تجربه سالخوردگان، فاقد یک اندیشه ملی و پذیرای هر نوع اندیشه جهانی و نمادهای موهوم شود.

بی آنکه بخواهم این موضوع حساس را در اینجا بشکافم، تنها قصد دارم بر این نکته تاکید کنم که وجود تفاوت رای در امر سیاست نباید به قیمت درهم‌شکستن همبستگی ملی صورت‌بگیرد. تا هنگامی که پایه مشترکی وجود نداشته باشد بحث بر سر سیاست نیز بی‌درنگ به ستیز می‌انجامد زیرا هر طرف تنها با نابودی طرف دیگر می‌تواند عرض‌انداز

کند. به نظرم پایه‌های اساسی این اندیشه ملی را دو چیز باید تشکیل بدهد: اول توافق بر سر حفظ تمامیت ارضی ایران و دوم پذیرش زبان فارسی به عنوان زبان ملی تمامی ایرانیان. تنها پس از توافق بر سر این دو پایه اساسی، می‌توان به گفت و گو و حتی ستیز بر سر مسائل دیگر مبادرت کرد. کافی است به کشورهای نیرومند و سامان یافته جهان نگاهی بیندازیم. در آن جاها نیز اگر کسی تمامیت کشورش را نپذیرد در زندگی سیاسی کشور اعتباری نخواهد یافت و نقشی به او واگذار نخواهد شد. کشورهای دارای نظامهای سیاسی متفاوت بر سر این نکته توافق دارند. اما در ایران به سان بسیاری از کشورهای جهان سوم، زبان ملی نیز جزئی از پاسداری از تمامیت کشور به شمار می‌رود و این دو را نمی‌توان از هم جدا ساخت. بدین سان کسانی که رشد سیاسی دارند باید این دو اصل را از بحث سیاسی روز خارج سازند. در نتیجه ما به یک چارچوب ملی دست می‌یابیم که دستخوش بحرانهای سیاسی گذرا نخواهد بود. فراموش نباید کرد که هر نوع نظام سیاسی مطلوبی تنها وقتی تحقق می‌پذیرد که ایرانی وجود داشته باشد و باز هم از یاد نبریم که یکی از مهم‌ترین رکنهای پایداری ایران، زبان فارسی است.

## ۲- آموزش همگانی

ترویج آموزش و همگانی کردن آن که از آرزوهای مردم ایران از انقلاب مشروطیت به این سو بوده است باید از پشتیبانی مادی و معنوی دولت و همه مردم برخوردار گردد. جهت عمده این آموزش باید علاوه بر باسواد کردن مردم ایران، ایجاد تفاهم و تقویت حس مشترک ملی باشد و موقعیت زبان فارسی را به عنوان زبان ملی تحکیم گرداند. آموزش همگانی به زبان فارسی که زمینه اساسی پیشرفت و توسعه ملی است نباید موضوع جدلهای سیاسی روزانه و نزاع بین گروههای مختلف گردد. در این باره سخن زیاد است، در این جا فقط از آن یاد کردیم.

## ۳- اقتصاد نیرومند

تنها در پرتو دو اصل یاد شده و به یاری نظام سیاسی مقتدر و خیر اندیشی است که می‌توان یک اقتصاد نیرومند و ملی را بنا نهاد. چنین اقتصادی همه بخشهای کشور را به هم می‌پیونداند و همه مردم را در ارباط نزدیک

# زبان فارسی و توسعه ملی

خارج به شمار می‌رود. زبان فارسی که پیشینه‌ای کهن دارد و در حوزه‌ای وسیعتر از خاک کنونی ایران رایج بوده، هنوز نیز در حوزه‌ای گسترده‌تر از ایران امروز به آن صحبت می‌شود. ما نه تنها نباید زبان فارسی را در داخل کشور خود محدود کنیم بلکه باید حوزه‌های دیگری را که این زبان دربر می‌گیرد از نظر فرهنگی به درون میدان علاقه خود راه دهیم. افغانستان و تاجیکستان دو حوزه مهم زبان فارسی در خارج ایران است. در پاکستان، عراق، هندوستان، شیخ-نشینهای خلیج فارس، عربستان سعودی، ازبکستان، ترکمنستان، شمال غربی چین و... افراد بسیاری به این زبان سخن می‌گویند یا با ادبیات آن آشنایی دارند. از این گذشته گروههای وسیعی از ایرانیان در کشورهای مختلف جهان زندگی می‌کنند. برقرار ساختن ارتباط فرهنگی با همه این حوزه‌ها یکی از وظایف مهم فارسی‌زبانان است.

برخی از علاقه‌مندان زبان فارسی اظهار داشته‌اند که اگر نام زبان فارسی را به دری یا چیزی از این دست تغییر دهیم، بهتر می‌توانیم با فارسی‌زبانان مثلا افغانستان در تماس آییم. این سخن دقیقی نیست. با این کار ممکن است ارتباط با یک حوزه را تسهیل کرد ولی در ارتباط با حوزه‌های دیگر همچنان با دشواری رو به رو خواهیم بود. مساله بر سر تغییر نام نیست. اگر اندیشه و تفکر ما غنی شود و زبانمان پیراسته و توانمند گردد، به‌طور طبیعی بر آن مردمان اثر خواهد گذاشت. هنگامی که ما بتوانیم کتابهای بیشتری به زبان فارسی درآوریم، بی تردید اهل ادب و فرهنگ کشورهای یاد شده این کتابها را خواهند خواند و به نوبه خود بر آن مردمان اثر خواهد گذاشت. ما فقط باید از آنچه که حساسیت برمی‌انگیزد بپرهیزیم و سیاستی خردمندانه در پیش گیریم. باید کاری کنیم که مردمان این کشورها این واقعیت را درک کنند که ایرانیان به خاک و کشور آنان نظری ندارند و تنها خواستار تحکیم روابط فرهنگی با آنان هستند. پیش از هر کار باید ارتباط میان نویسندگان و ادیبان کشورهایمان را بگسترانیم و نگذاریم که این ارتباط زیر تاثیر سیاستهای روز آسیب ببیند. سیاست فرهنگی خارجی ما باید تاکید خاصی بر ارتباط با ایران‌شناسان و فارسی‌زبانان کشورهای همسایه داشته باشد. سخن درباره حوزه واقعی زبان فارسی بسیار است. تنها نکته‌هایی از این موضوع گسترده در این جا به میان آمد.

مهرماه ۱۳۶۳

واقع شوند، بی‌تردید به سیاستهای جدایی-افکن که می‌تواند این نوع تبعیضا را مورد استفاده قرار بدهد، تمایل پیدا خواهند کرد. یک سیاست اصولی ملی در کشور ما نباید تعلق افراد را به مذهب و فرهنگ خاصی وسیله برتری گروهی بر گروه دیگر بگیرد. یا اینکه از راه دولتی کردن جهان‌بینی خاصی راه را بر افراد دیگر همان کشور ببندد و آنان را از دست‌یابی به برخی شغلها یا مقامهای کشور باز دارد. در ایران کرد و بلوچ و ارمنی و جز آن همیشه در زندگی اجتماعی شریک بوده‌اند و سدی در راه زندگی عادی آنان وجود نداشته است. تنها تفاوتی که بین شهروندان ایران وجود داشته، تعلق مذهبی افراد بوده نه چیزی دیگر. این تفاوت نیز فقط مربوط به بالاترین مقامهای سیاسی مملکت بوده است ولی نمی‌توان این عامل تفاوت دهنده را عاملی قومی دانست. گرچه اکثریت افراد برخی از مناطقی غیر شیعی بوده‌اند ولی در میان آنان شیعیانی را نیز می‌توان یافت که به بالاترین مقامهای کشور دست یافته‌اند. البته حق این است که در این مورد نیز برابری کامل به وجود آید ولی به هر حال زبان جداگانه‌ای را موجه و ضروری نمی‌کند.



## قلمرو زبان فارسی

این نوشته را با جمله‌ای چند درباره قلمرو زبان فارسی به پایان می‌بهرم. زبان فارسی نه تنها عاملی است موثر در راه پیوند دادن مردمان داخل ایران بلکه همچنین عامل مهمی در راه تحکیم همبستگی ایرانیان با فارسی‌زبانان سایر کشورها و ایرانیان مقیم

با یکدیگر می‌آورد. اقتصاد نیرومند ملی عاملی است موثر در راه جا انداختن زبان ملی در کشور. اقتصاد سنتی یا اقتصاد بسته توان آن را ندارد که مردم یک کشور را در یک مجموعه قرار بدهد. به عکس به گرایشهای عشیره‌ای و قبیله‌ای میدان می‌دهد و گروههای اجتماعی را از هم جدا نگاه می‌دارد. همین امر موجب می‌شود که مردمان به سطح نازلی از زندگی قناعت کنند و از یک زبان ملی بی‌نیاز باشند. اقتصاد باز تحرک اجتماعی را می‌طلبد و مردمان دورترین نقطه‌های کشور را در ارتباط باهم می‌آورد. همین ارتباط نیاز به زبان واحد را تشدید می‌کند و فراگرفتن زبان ملی را موجب می‌شود.

● اگر کشوری بخواهد در این روزگار پیچیده و بغرنج نیروی خود را بپراکند و هر بخش از مردم خود را تسلیم زبانی محلی کند، سرانجام از قافله تمدن باز خواهد ماند.

گرچه بسیاری از متفکران ایران، آموزش را عامل همگانی گردانیدن زبانی فارسی دانسته‌اند ولی در این جا باید تصریح گردد که اگر آموزش با یک اقتصاد نیرومند ملی همراه نباشد از ایفای نقش راستین خود باز می‌ماند.

## ۴- برابری اجتماعی

جهان ما پیش از هر زمان زیر تاثیر اندیشه برابری افراد در اجتماع قرار دارد. بی آنکه هنوز تصویر دقیقی از این برابری در ذهن مردمان جای گرفته باشد. ساده‌ترین شکل برابری که یکسان گرفتن مردمان است وسیله تبلیغ سیاسی گروههای مختلف گشته و برای جذب توده‌های ساده‌اندیش مورد استفاده قرار می‌گیرد. بی‌آنکه بخواهیم وارد این بحث ظریف بشویم که جا و فرصت دیگری را می‌طلبد فقط بر یک نکته تاکید می‌کنیم که به هر صورت یکی از ابزار زدودن احساسهای قومی و قبیله‌ای از بین برداشتن سدهایی است که بین مردمان جدایی می‌افکند. برابری اجتماعی به معنای آنکه مردم صرف نظر از شکل ظاهر و تعلق فرهنگی و مذهبی، فرصتهای برابر داشته باشند، برای تقویت احساس مشترک ملی امری ضرور به شمار می‌رود. اگر مردمان یک کشور به سبب تعلق منطقه‌ای یا مذهبی مشمول تبعیض